



چی بهتره؟



ماسک دوزک

چسبولانکا یک گلوله چسبی بود که روی چمن‌ها قِل می‌خورد و می‌رفت. یکهو کفش‌دوزک را دید که دوخت و دوز می‌کرد. رفت جلو و گفت: «سلام، باز هم داری کفش می‌دوزی؟»

کفش‌دوزک گفت: «نه خیر، دارم ماسک می‌دوزم. تو هم می‌خوای؟ ماسک نزن، ویروس میاد توی تنت، مریض می‌شی.»
چسبولانکا خنده‌ی چسبولانکایی کرد و گفت: «نه بابا! ماسک چی چیه؟ ویروس کیه؟ مریضی چیه؟»

کفش‌دوزک شاخک‌هایش در هم رفت، اما چیزی نگفت. چسبولانکا فکری کرد و یواش چیزهایی گفت. کفش‌دوزک گفت: «بلندتر بگو! نمی‌شنوم.»

چسبولانکا گفت: «آخه بشنوی ناراحت می‌شی. یعنی خودت نشنیده‌ای؟ می‌گن بلد نبود کفش بدوزه، ماسک دوزک شده.»
یکهو مورچه‌ها آمدند. پروانه‌ها و قورباغه‌ها هم آمدند. همگی گفتند: «کفش‌دوزک جان! خسته نباشی، ماسک‌های ما آماده نشد؟»

کفش‌دوزک نگاهی به چسبولانکا کرد. چسبولانکا هول شد، چسبش سُل شد و چسبول چسبول فرار کرد.

